

چپ و دوگانه تئوکراسی و لائسیته آریو ما نیا

بدون شناخت و نقدِ خداسالاری (تئوکراسی) نمی
توان لائسیته را شناخت و به درکِ ضرورتِ آن برای
جامعه امروزِ ایران پی برد. بهمانگونه که بدون
شناخت و نقدِ خودکامگی (دیکتاتوری) نمی توان به
ضرورتِ آزادی (دموکراسی) پی برد. هر دو واژگانِ
«تئوکراسی» و «دموکراسی» در جامعه شناسی و دانشِ
سیاسی در پیوند با چند و چونِ ساختارِ اقتدار
سیاسیِ کشورهای جهان، بازشناخته می شوند.



پشتوانه^۱ منطقی آن نیز در فلسفه از دیرباز (حتا از سوی فرزنانگانِ
دوره^۲ فلسفیِ پیشاسقراطی یونان باستان)، شناخته شده بود.

واژگانِ «تئوکراسی، لائسیته، دیکتاتوری، دموکراسی» همه در پیوندِ
با ساختارِ اقتدارِ سیاسی و چند و چونِ آنست که چَم و بگرتی (معنی
ومفهومی) می یابند. می بایست شرنگِ رنجِ بیدادگری های دیکتاتوری
و تئوکراسی را چشیده باشی تا شهدِ گوارای دموکراسی و لائسیته به
کامت خوش بنشینند.

نیک می دانیم که آزمونِ این هر دو پتیاره و پلشتِ هستیِ انسانی -
اجتماعی - ایرانی ما، دیکتاتوری و تئوکراسی، تنها برای شناخت از
آنها بسنده نمی کند، بایستی و درست تر بگویم ناگزیریم که آنها را
دست کم در دو سده گذشته خویش بر سندانِ پرسش و سنجشِ خردِ خویش
بگذاریم.

بدون نقدِ بنیادی و ساختاریِ این دو نمی توان به شناخت و دریافتِ
دموکراسی و لائسیته دست یافت.

تا اینجا، آنچه که ما بدان دست یازیده ایم تنها پشتوانه^۱ نگرشی و
شناختی است، اراده ای انسانی برای دگرگونی بنیادینِ ساختارِ
اقتدارِ سیاسی و برقرای دموکراسی و لائسیته، نیز باید بدان افزوده
شود تا بسنده و کارساز گردد.

شناختِ تئوکراسی های دیگر در تاریخ ایران و جهان، اگر چه ضروری است و آنرا در چنته دانش خود از سرگذشت آدمی داشتن، بی گمان، پشتوانه^۱ استواری است و ما در پرتو آن به چالشِ سترگِ کنونیِ خویش، باز می نگریم.

ولی از آن رو که ما در زمان و زمانه^۲ خویش زندگی می کنیم، ناگزیر هستیم که این تئوکراسی را که بیش از چهل است در ایران فرمان میراند، بشناسیم و سپس به سنجش و پرسش گرفته تا به آزمون و خرد، به آموزه ای گرانسنگ دست یازیم.

چنین نقدِ بنیادین از تئوکراسی است که از دل آن لائیسیتِه فرامی روید و ما و ملت ایران خواهیم توانست یکبار برای همیشه بر آن چیره شویم.

اگر شما یک بار دیکتاتوری را بدرستی شناخته اید و آنرا نقد بنیادین کرده اید و از این رهگذر به ناگزیری و بایستگی دموکراسی همچون جایگزینی بهین بجای دیکتاتوری ها از هر گونه ای پی برده اید، پس می توانید بهمانگونه از شناخت و سنجش تئو کراسی(شیعی – ولایی) کنونی ایران نیز به بایستگی لائیسیتِه چنان چون گزینه ای بهین بجای تئوکراسی، برای مردم ایران به آسانی دست یازید.

آمیزش دین و سیاست به هر گونه ای که روی دهد، تئوکراسی است و بی گمان از بزرگترین گزندهاست که تا کنون آزموده ایم چه از سوی سازمان مجاهدین باشد و چه از سوی نواندیشان دینی و یا از سوی روحانیون شیعی که هر سه آنها به یکسان و پر زور ولی به پوچی و شوربختا که به هزار لطایف الحیل می کوشند دین و سیاست را با هم بیامیزند.

آرمانشهرِ ایدئولوژیکِ مجاهدین که خود یک توتالیتاریسمِ شیعی دیگری است و نسخه دموکراسی دینی عبدالکریم سروش نیز گونه تلطیف شده تری از آمیزشِ دین و سیاست است که تا کنون آزموده و یافت نشده است و راستی چنگی هم به دل می زند؟ نه. زیرا:

ما آزموده ایم در این شهر بخت خویش – بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش

اگر ما براستی دوستدار و خواهان دموکراسی و برابر حقوقی شهروندی هستیم و بکوشیم که چنین سامانی را برای اداره سیاسی کشور خود برقرار کنیم و بنیاد بگذاریم، ناگزیریم که دولتی لائیک داشته

باشیم و نه دولتی که ابزار ایدئولوژیک باشد.

اگر سراسر ساختارِ اقتدار سیاسی در دموکراسی از ایدئولوژی ها بویژه گونه های توتالیترا آنها زدوده شود، آنگاه دولت نیز رویکرد و نقش رهبری شهروندان را نخواهد داشت و تنها خویشکاری آن در ساختارِ قدرت، اداره سیاسیِ درست و شایسته کشور در چهارچوبِ قانون اساسی و بسودِ جامعه و شهروندان است.

تئوکراسی به ساده ترین و رساترین ولی نرمترین زبان، آمیزشِ دین و کشورداری (سیاست) است. آمیزشِ این دو زیانبارترینِ گزندی است که رنجِ بارِ گرانس همیشه بر دوشِ خسته و خونین ملتی که به تقدیری شوم در چنگالش گرفتار آمده است، سنگینی می کند و هموار می شود.

شوربختا که دروازه دوزخِ تئوکراسی از فروردین ۵۷ در سرزمینِ ما گشوده شد و امروز تنها نمونهٔ آن در جهانِ پسامدرن که از خود جز پلشتی نژاد و به بار نیاورد، بیش از چهل سال در ایران فرمان رانده و همچنان میراند.

پس ناگزیریم از آن شناختی درست داشته باشیم و اگر نیروهای راستینِ دوستدارِ لائیسته از چپِ برابری خواه سوسیالیستی تا راستِ آزادی خواه لیبرالیستی بهم سازند خواهند توانست که بنیادش براندازند.

بسیارند کسانی که دریافت و دیگاه دیگری دارند، برخی از آنان پیشینه ای در یکی از گونه های چپِ ایران دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی داشته اند و به همه رویدادهای جامعه خود و جهان با دیدی طبقاتی نگریسته اند و می نگرند و با اینکه چهار دهه در کنارِ دیگر ایرانیان تئوکراسی را در دم و بازدم و سراپای هستی خود آزموده اند، ولی در دریافتِ واژه و بگرت های (مفهوم های) تئوکراسی و لائیسته، دشواری های شناختی (معرفتی) چندی دارند.

واژه تئوکراسی در ادبیاتِ چپِ دهه های ۴۰ و ۵۰ جایی نداشت و به چیزی شمرده نمی شد و آنرا همچون واژه دموکراسی از تره هاتِ ایدئولوژی بورژوائی می دانستند و دموکراسی را، با تکرارِ تنها ملودی فرتوت و ملال آور خویش، دموکراسی برای بورژوازی و دیکتاتوری برای پرولتاریا می پنداشتند.

آنها برای همه گونه جبهه های خلقی و البته ضد امپریالیستی در سده گذشته چه پر تب و تاب کوشیده اند و در جوف خویش از قذافی و صدام

و خمینی و خورده بورژواهای انقلابی دیگری از این دست هم جای داده بودند. ولی هرگز نمی توانستند با بورژوازی یک استکان چای بنوشند تا آنگاه که فاشیسم کمر به نابودی هر دو بست.

اکنون چهار دهه است که تئوکراسی و دیکتاتوری کمر به نابودی هر دو گرایش های فلسفی سیاسی جهان مدرن ، لیبرالیسم و سوسیالیسم بسته است و بنا برین هر دو ناگزیرند که به گفت و گوی با هم بنشینند و برای این دشواری سترگ چاره ای و گشایشی سترگ بیابند.

اگر امروز در جبهه جمهوری دموکراتیک و لائیک چپ هائی نیستند که همداستان و همراهان ما باشند، چندان جای شگفتی نیست اگر چه جای شوربختی بسیار هست.

یکی از دغدغه های سرنوشتی برای آنها همین لائیسیته و تئوکراسی است که باید بدان بیش از این اندیشید و آنها را بدور از زنگارها و شائبه هائی که پیرامونش می بندند، بدرستی شناخت.

در یک ساختار اقتدار سیاسی تئوکراتیک(شیعی - ولائی)، برترین نهاد سیاستگذاری و قانونگذاری کشور نهادی همچون ولایت فقیه است که نه انتخاب می شود نه زمانمند است و نه پاسخگو و مشروعیت دارد ولی مشروطیت نه، زیرا در مشروعیت، شرع پایه^۰ اعتبار همه^۱ قوانین جامعه است و در مشروطیت، خرد و آزمون جمعی شهروندان.

پاسخ تا کنونی انسان به این دشواری، لائیسیته، بوده است و بیش از یک سده در جهان آزموده شده و پیرامون آن اندیشیده شده است و دانشی گران فراهم آمده و به رایگان در دسترس همگان است.

هم پشتوانه ای فلسفی و فرهنگی در اندیشه های جنبش روشنگری در اروپا دارد و هم ریشه ای در بنیادهای حقوقی منشور جهانی حقوق بشر و شهروند.

اگر چپ ها، تئوکراسی را به راستی می شناسند و آنرا یکی از جان سخت ترین نیروها و انرژی های بازدارنده و واپسگرای ویرانگر جامعه کنونی ایران می دانند، در برابر این پرسش قرار می گیرند که خود، چه چاره ای برای آن اندیشیده اند و چه جایگزینی بجای آن دارند.

تا کنون از این در، پاسخی روشن از سوی چپ ها داده نشده است.

آنها نمی توانند برای همیشه، سر در گریبان و آواره^۰ بیابان یک

بحرانِ ساختاری ایدئولوژیک فرو برده باشند و آنگاه چنان ناتوان و فرسوده و دیر، سر برکشند که دیگر از کارآئی بجا و درست در رویدادهای پیش روی ناتوان باشند و هر ره توشه ای که در دستانِ پربخششِ خویش به ارمغان آورند، هر چه باشد، دریغا که دیگر نوشداروی پس از مرگِ سهراب خواهد بود.

سرگردانی، ناتوانی و بدتر از آن وادادگی در هنگامهٔ برپائی آینده کشورمان ایستار و روشِ نکوهیده ایست. در این هنگامه، سرزمینِ ما به شهروندانی آگاه و هوشیار با اراده ای ورزیده و پی گیر و کار پیوستهٔ سازمانی در پیوند با رویدادهای سیاسی نیاز دارد، نه به باشگاه ارواح بی آزارِ گذشتگان سیاسی.

افزون بر آن دو دغدغه دیگر که یکی گرایش سوسیالیستی جامعه است که می باید عدالتِ اقتصادی - اجتماعی برتر از دموکراسی دانسته و پذیرفته شود و دیگری پاسخ به دشواری اداره سیاسی متمرکز و غیر متمرکز و چگونگی دریافت آنها از بگرتهای ملت و قوم، و البته چگونگیِ روش دست یابی به آن است که آنها را از گفت و گو و همیاری و همدلی بر سرِ کمینه(حداقل) خواست های جبهه ای برای هم افزائی نیرو و اراده و پایان پراکندگی خویش، نگران می کند و به آهستگی از پیشروی باز می دارد.

گفت و گو ها ی پیوسته و هم اندیشی های پربار همواره پیامدهای همدلانهٔ بیشتری دارند تا سخن گفتن برای خود و گذشتن از کنار دیگران.

نخستین گامها بسوی دموکراسی از گفت و گو آغاز می گردد و پیش زمینهٔ گفت و گو نیز آزادی بیان و اخلاقی مدنی بر پایه احترام دو سویه است.

دوستانی هستند که پیشینه چپ مارکسیستی داشته اند و امروز دیگر چپ نیستند و هم دموکراسی را پذیرفته اند و هم لائیسیته را ولی یک گرایشِ سوسیالیستی «واقعن موجود» که دارای استقلال سیاسی - سازمانی باشد و از برنامه سیاسی خویش پدافند کند و به روشنی و به راستی از دموکراسی و لائیسیته پشتیبانی کند، در گسترهٔ کنشگری سیاسی، آشکار و پدیدار نشده است.

ما خود نیز به نیکی دریافته ایم که یک حزب سوسیالیستی تنومند و با پشتیبانی میلیونی شهروندان جامعه از بازیگرانِ قدر در تناسب و توازنِ آرایش سیاسی - اجتماعی دموکراسی خواهد بود که آن نیز

بنوبه خود به پایداری و پیشرفت دموکراسی یاری می رساند.

از سوی چپ های سوسیالیستی ایران، پس از چهل سال هنوز چنین گامی برداشته نشده است، رویکرد آنها به یک ساختار اقتدار سیاسی دموکراتیک و لائیک، همچون جایگزینی برای دیکتاتوری و تئوکراسی کنونی که خود نیز زهر رنج آن را چشیده اند، رویکردی ناروشن است.

دشواری درکِ واژه دموکراسی و دریافتِ بگرتِ (مفهومِ) آن و گشایشِ آن در پرتو دانشهای نوین به هیچ کوشش و پویش چهل ساله ای نیاز نداشت و ندارد بهمانگونه که درکِ و دریافتِ لائیسیتِه.

سراسرِ رژیمِ کنونی در ایران، از بنِ بنیادگذاری خود چیزی بجز آمیزشِ نهادِ دین و نهادِ سیاست یا همان تئوکراسی نبوده و نیست. از اینروست که درک و دریافتِ لائیسیتِه و جایگاه و ارزشِ آن در ساختارِ اقتدارِ سیاسیِ دموکراسی آینده ایران هم ارزِ دموکراسی است و پرسشی است که پاسخ بدان از سوی چپِ ایرانی را، از نگرشی منطقی ناگزیر می کند.

استکهلم - ۱۹ مارش ۲۰۲۰ ترسائی

آریو مانیا

برگرفته از سایت ایران‌لیبرال